

واژگان ۲۰۰۰

۲۰۰۰ واژه به کار رفته

در کتاب های درسی عربی متوسطه نظام جدید

مؤلفان:

سهیلا خاکباز

امینه کارآمد

جلال الدین افضل



شابک	۸-۰۵-۶۷۷۳-۶۲۲-۹۷۸ :
شماره کتابشناسی ملی	۵۵۰۸۰۴۴ :
عنوان و نام پدیدآور	واژگان ۲۰۰۰ : ۲۰۰۰ واژه به کار رفته در کتاب‌های درسی عربی متوسطه نظام جدید / نویسندگان سهیلا خاکباز، امینه کارآمد، جلال‌الدین افضل.
مشخصات نشر	تهران: دریافت، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	۱۱×۱۷ س.م.
سرشناسه	خاکباز نژاد، سهیلا، ۱۳۳۹ -
شناسه افزوده	کارآمد، امینه، ۱۳۴۵ -
شناسه افزوده	افضل، جلال‌الدین، ۱۳۶۱ -
وضعیت فهرست نویسی	فیبای مختصر

ناشر:	دریافت
عنوان کتاب:	واژگان ۲۰۰۰ (۲۰۰۰ واژه به کار رفته در کتاب‌های درسی عربی متوسطه نظام جدید)
نویسندگان:	سهیلا خاکباز، امینه کارآمد، جلال‌الدین افضل
طراح جلد:	ایمان خاکسار
طراحی داخلی و صفحه‌آرایی:	حسین نوری
ناظر چاپ:	سعید حیدری
چاپ:	دوم، پاییز ۱۳۹۸
قیمت:	۲۶۰۰۰ تومان
شمارگان:	۱۰۰۰



نشانی اینترنتی: www.DaryafatPub.com
 پست الکترونیک: DaryafatPub@gmail.com
 روابط عمومی: ۸۸۳۹۱۳۷۴ - ۸۸۳۹۱۷۸۵

حق چاپ و نشر این کتاب متعلق به ناشر بوده
 و هرگونه کپی یا نقل مطالب بدون اجازه ناشر پیگرد قانونی دارد.



مقدمه

این کتاب، یک واژه‌نامه معمولی نیست. با این کتاب یاد می‌گیرید که:

- چگونه بر واژگان کتاب‌های درسی خود مسلط شوید.
 - و چگونه آن‌ها را در جملات به کار برید.
- کتاب واژگان در سه بخش اصلی تنظیم شده است:

بخش اول: فراگیری درس به درس واژگان

در این بخش همه لغاتی که در متن یک درس و یا تمرین‌های آن به کار رفته است، همراه معانی آن‌ها تنظیم شده‌اند. برای هر لغت، جمله‌ای ذکر شده که لغت در آن به کار رفته است و به یادگیری بهتر مفهوم واژه کمک می‌کند. در ستون توضیحات مواردی مانند هم خانواده‌های یک لغت، بیان شده است که همگی به یادگیری بهتر و عمیق‌تر یک واژه کمک می‌کنند. علامت (☺) نشان‌دهنده کلمات هم‌خانواده یا کلمات مشابه آن در زبان فارسی است که به یادگیری واژه اصلی کمک می‌کند.

بخش دوم: مترادف، متضاد و جمع مکسر

این بخش شامل موارد زیر است:

۱. کلیه مترادف‌ها و متضادهای کتاب‌های درسی
۲. کلیه جمع‌های مکسر و مفرد آن‌ها
۳. تعریف واژه‌های مهم کتاب به زبان عربی



بخش سوم: مهم‌تر از متن (پیوست‌ها)

در این بخش هر آنچه لازم است در پایان سال در رابطه با واژگان کتاب درسی بدانید جمع‌بندی شده است که شامل موارد زیر است:

۱. فعل‌های هم‌ریشه در وزن‌های مختلف با معانی متفاوت.
۲. کلمات متشابه در اسم‌ها و فعل‌ها که امکان اشتباه گرفتن آن‌ها با یکدیگر وجود دارد.
۳. کاربرد افعال هم‌ریشه و کلمات شبیه به هم در جمله.
۴. کاربرد بعضی کلمات با معانی متفاوت.
۵. مترادف‌ها، متضادها و جمع‌های مکسر و حروف در یک نگاه
۶. ارائه کلماتی که در یک گروه جا می‌گیرند: گروه ایام هفته، فصل‌ها، رنگ‌ها، حیوانات، مشاغل و ...
۷. فعل‌هایی که با حرف اضافه خاص به کار می‌روند.
۸. مروری بر واژگان مهم کتاب‌های هفتم، هشتم و نهم.

بخش چهارم: تنظیم الفبایی واژگان

در این بخش، واژگان همه کتاب‌های درسی پایه تا کنکور به ترتیب الفبا تنظیم شده‌اند تا اگر معنای واژه‌ای را فراموش کرده‌اید و نمی‌دانید که مربوط به کدام درس است بتوانید براحتی آن را بیابید.

سهیلا خاکباز، امینه کارآمد، جلال‌الدین افضل



روش استفاده از کتاب

پیشنهاد می‌کنیم:

- ابتدا، واژه عربی را ببینید و روی معنی و سایر توضیحات را با کارت بپوشانید. سعی کنید معنای واژه را حدس بزنید.
 - سپس، جمله‌ای که واژه در آن به کار رفته است ببینید و توضیحات مربوط به واژه را بخوانید.
 - و در آخرین مرحله معنای واژه را ببینید و سعی کنید آن را به خاطر بسپارید. یادگیری واژه، در گروه کلمات هم خانواده به ماندگاری معنای واژه در ذهن بسیار کمک می‌کند.
- حتماً واژه را براساس کاربرد آن در جمله حفظ کنید. این کار کمک می‌کند هم مفهوم واژه را بهتر دریابید و هم در موقع لزوم به سرعت آن را در ذهن تداعی کنید.
- لغات باید به مرور به خاطر سپرده شوند. روزی چند لغت جدید حفظ کنید و تعدادی از لغاتی که قبلاً حفظ کرده‌اید را دوره کنید.

تذکر: مربع‌های کوچک کنار هر واژه در بخش اول به شما این امکان

را می‌دهد که درست یا نادرست بودن پاسخ خود را در حداقل ۴ مرتبه دوره کردن کنترل کنید و در هر بار دوره، مربع کنار کلماتی را که به یاد داشته‌اید پر کنید.

بدین ترتیب بعد از دوره کردن کلمات، با نگاه کردن به حاشیه صفحات این بخش، می‌توانید به راحتی کلماتی را که هنوز در حافظه نسپرده‌اید مشاهده کنید.



فهرست

بخش اول: واژه‌نامه‌درس به‌درس ۹

عربی ۱۰ - درس ۱	۱۰
عربی ۱۰ - درس ۲	۱۸
عربی ۱۰ - درس ۳	۲۶
عربی ۱۰ - درس ۴	۳۸
عربی ۱۰ - درس ۵	۴۸
عربی ۱۰ - درس ۶	۶۰
عربی ۱۰ - درس ۷	۷۰
عربی ۱۰ - درس ۸	۸۰
عربی ۱۱ - درس ۱	۹۰
عربی ۱۱ - درس ۲	۱۰۲
عربی ۱۱ - درس ۳	۱۱۰
عربی ۱۱ - درس ۴	۱۲۰
عربی ۱۱ - درس ۵	۱۲۶
عربی ۱۱ - درس ۶	۱۳۴
عربی ۱۱ - درس ۷	۱۴۰
عربی ۱۲ - درس ۱	۱۴۶



۱۵۶	عربی ۱۲ - درس ۲
۱۶۴	عربی ۱۲ - درس ۳
۱۷۰	عربی ۱۲ - درس ۴

۱۸۱

بخش دوم: مترادف و متضاد و جمع مکسر

۱۸۲	عربی ۱۰ - درس ۱
۱۸۴	عربی ۱۰ - درس ۲
۱۸۶	عربی ۱۰ - درس ۳
۱۸۹	عربی ۱۰ - درس ۴
۱۹۱	عربی ۱۰ - درس ۵
۱۹۴	عربی ۱۰ - درس ۶
۱۹۶	عربی ۱۰ - درس ۷
۱۹۸	عربی ۱۰ - درس ۸
۲۰۱	عربی ۱۱ - درس ۱
۲۰۴	عربی ۱۱ - درس ۲
۲۰۶	عربی ۱۱ - درس ۳
۲۰۸	عربی ۱۱ - درس ۴
۲۰۹	عربی ۱۱ - درس ۵
۲۱۱	عربی ۱۱ - درس ۶
۲۱۳	عربی ۱۱ - درس ۷
۲۱۵	عربی ۱۲ - درس ۱



- عربی ۱۲ - درس ۲ ۲۱۷
- عربی ۱۲ - درس ۳ ۲۱۹
- عربی ۱۲ - درس ۴ ۲۲۱

۳۳۳

بخش سوم: مهم‌تر از متن

- افعال هم ریشه ۲۲۴
- کلمات متشابه ۲۲۸
- کاربرد بعضی از افعال هم ریشه و کلمات شبیه به هم در جمله ۲۳۱
- کاربرد بعضی کلمات با معانی متفاوت ۲۴۴
- مترادف‌ها در یک نگاه ۲۴۷
- متضادها در یک نگاه ۲۵۰
- جمع‌های مکسر در یک نگاه ۲۵۳
- حروف در یک نگاه ۲۵۸
- گروه‌بندی کلمات پر کاربرد ۲۵۹
- بعضی افعال با حروف جرّ ۲۶۲
- اصطلاحات ۲۶۳
- مروری بر واژه‌های سال‌های هفتم و هشتم و نهم ۲۶۶

۳۶۹

بخش چهارم: واژه‌نامه الفبایی

بخش اول

واژه نامه درس به درس

لغت، معنی، مثال و توضیح



عربی ۱۰- درس ۱

مثال	لغت
اللَّهُ يُخْرِجُ مِنَ الْأَشْجَارِ الثَّمَرَ. خداوند از درختان میوه را بیرون می‌آورد.	أَخْرَجَ ^۱
أَنْزَلَ مِنَ السَّحَابِ الْمَطَرَ. از ابر باران نازل کرد.	أَنْزَلَ ^۲
أَوْجَدَ فِي السَّمَاءِ الشَّمْسَ. خورشید را در آسمان پدید آورد.	أَوْجَدَ ^۳
تَرَجِمَ هَذِهِ الْجُمْلَةَ. این جمله را ترجمه کن.	تَرَجِمَ ^۴
الْأَرْضُ تَدُورُ حَوْلَ الشَّمْسِ. زمین دور خورشید می‌چرخد.	دَارَ ^۵
زَانَ اللَّهُ السَّمَاءَ بِالنُّجُومِ. خداوند آسمان را با ستارگانی زینت داد.	زَانَ ^۶
أَحَبُّ أَنْ أُسَافِرَ. دوست دارم که سفر کنم.	سَافَرَ ^۷
أَتَعَلَّمُ أَنْ الشَّجَرَةَ تَنْمُو مِنْ حَبَّةٍ؟ آیا می‌دانی که درخت از دانه ای رشد می‌کند؟	نَمَا ^۸
قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. بگو خداوند یکتاست.	قَالَ ^۹



معنی	توضیح
درآورد، بیرون کرد، اخراج کرد	خروج، خارج، إخراج، مقایسه با «خَرَجَ: خارج شد»
فرود آورد، نازل کرد	أَنْزَلَ، نَزَلَ، رَفَعَ، نَزُول، نَازِل، مَنَزِل
پدید آورد، ایجاد کرد	وجود، ایجاد، موجود مقایسه با «وَجَدَ: یافت»
ترجمه کرد	تَرْجِمَ ← امر دوّم شخص مفرد مذکر ← ترجمه کن
چرخید، دورزد	دَوَرَ، دَابِرَه، دَوَّار، مدوّر
زینت داد، تزیین کرد	زینت، مزین، تزیین
سفر کرد	سفر، مسافرت
رشد کرد، رشد و نمو کرد	نَمَتْ ← سوّم شخص مفرد مؤنث ← رشد کرد
گفت	قُلْ ← امر دوّم شخص مذکر ← بگو



صَحَّ فِي الدَّائِرَةِ الْعَدَدَ الْمُنَاسِبِ.

در دایره عدد مناسب قرار بده.

۱۰
وَضَعَ

أَنْعَمُ اللَّهُ كَثِيرَةً.

نعمت‌های خداوند زیاد هستند.

۱۱
أَنْعَمُ

زَانَ اللَّهُ سَمَاءَ اللَّيْلِ بِالنَّجْمِ.

خداوند آسمان شب را با ستارگانی تزیین کرد.

۱۲
أَنْجَمُ

لِلَّهِ حِكْمَةٌ بِالْعَمَلِ.

خداوند حکمتی کامل دارد.

۱۳
الْبَالِغِ

التَّعَارُفُ فِي الْمَدْرَسَةِ.

آشنایی در مدرسه.

۱۴
التَّعَارُفِ

الْجَذْوَةُ قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ.

اخگر پاره‌ای از آتش است.

۱۵
جَذْوَةٌ

الْأَنْجُمُ كَدَّرِيٌّ فِي السَّمَاءِ.

ستارگان مانند مرواریدهای در آسمانند.

۱۶
دُرَرٍ

مَنْ ذَا؟ اَيْنَ كَيْسَتْ؟

۱۷
ذَا

ذَاكَ هُوَ اللَّهُ.

آن همان خداست.

۱۸
ذَاكَ

الشَّجَرَةُ ذَاتُ الثَّمَرَةِ.

درخت دارای میوه است.

۱۹
ذَاتِ



قرارداد، گذاشت، وضع کرد

صَنَعَ ← امر دوّم شخص مفرد مذکر ← قرار بده

نعمت‌ها

مفرد ← نِعْمَةٌ

ستارگان

مفرد ← نَجْمٌ

کامل، بالغ

بَالِغَةٌ ← مؤنث
بلوغ

**آشنایی، یکدیگر
را شناختن** ❶ تعارف در فارسی به معنی دیگری به کار می‌رود: به مهمان تعارف کردن.

پاره آتش، اخگر

شَرَرَةٌ

مرواریدها

مفرد ← دُرٌّ

این

ذَا = هَذَا اسم اشاره به نزدیک

آن

ذَاكَ = ذَلِكَ اسم اشاره به دور

دارای

❶ با ذات به معنی اصل و گوهر یک چیز اشتباه نگیرید.



الشَّمْسُ فِي السَّمَاءِ مِثْلَ الشَّرَرَةِ.

خورشید در آسمان مانند پاره آتش است.

۲۰
الشَّرَرَةُ

ضِيَاءُ الْقَمَرِ مِنَ الشَّمْسِ.

روشنایی ماه از خورشید است.

۲۱
ضِيَاءُ

ذَاتُ الْعُصُونِ النَّضْرَةُ.

دارای شاخه‌های ترونازه.

۲۲
الْعُصُونُ

الْغَيْمُ بُخَارٌ مُتْرَاكِمٌ فِي السَّمَاءِ يَنْزِلُ مِنْهُ الْمَطَرُ.

ابر بخار متراکمی در آسمان است که از آن باران می‌بارد.

۲۳
الْغَيْمُ

كَمَّلِ الْفَرَاغَ.

جای خالی را کامل کن.

۲۴
الْفَرَاغُ

رَأَيْتُ صَدِيقِي فِي قَاعَةِ الْمَدْرَسَةِ.

دوستم را در سالن مدرسه دیدم.

۲۵
القَاعَةُ

ضِيَاءُ الشَّمْسِ مُسْتَعِرٌّ.

نور خورشید فروزان است.

۲۶
الْمُسْتَعِرَّةُ

الطَّيَّارَةُ فِي الْمَطَارِ.

هواپیما در فرودگاه است.

۲۷
الْمَطَارُ

أَنْعَمُ اللَّهُ مُنْهَمِرَةً.

نعمت‌های خداوند ریزان هستند.

۲۸
مُنْهَمِرَةٌ

أوراقُ الأشجارِ نَضْرَةٌ فِي الرَّبِيعِ.

برگ‌های درختان در بهار ترونازه هستند.

۲۹
النَّضْرَةُ



زبانۀ آتش، اخگر

جَدْوَةٌ

روشنایی، نور

☺ ضوء، مُضيء

شاخه‌ها

جمع عُصْن ← عُصُون

ابر

☹ سَحَاب

جای خالی

❗ با **فَرَاق** به معنی «از هم جدا شدن» اشتباه نکنید.

سالن

قَاعَةُ المَطَار ☹ سالن فرودگاه

فروزان

فرودگاه

☹ طائر، طَيَّارَةٌ (هواپیما)
بعضی از پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها به هواپیما **طَيَّارَةٌ** می‌گویند.

ریزان

تروتازه



عربی ۱۱- درس ۳

مثال	لغت
	<p>۴۵۰</p> <p>أَشِير</p>
<p>يُعْجِبُنِي حَارِسُ الْمَرْمِي.</p> <p>دروازه‌بان مرا شگفت‌زده می‌کند. (از دروازه‌بان خوشم می‌آید.)</p>	<p>۴۵۱</p> <p>أَعْجَبَ</p>
<p>عَلَيْنَا بِالذَّهَابِ إِلَى الْمَلْعَبِ قَبْلَ أَنْ يَمْتَلِي مِنَ الْمُتَفَرِّجِينَ.</p> <p>باید به ورزشگاه برویم قبل از این که از تماشاچیان پُر شود.</p>	<p>۴۵۲</p> <p>إِمْتَلَأَ</p>
<p>أَتَذَكَّرُ ذَلِكَ الْيَوْمَ.</p> <p>آن روز را به یاد می‌آورم.</p>	<p>۴۵۳</p> <p>تَذَكَّرَ</p>
<p>الْفَرِيقَانِ تَعَادَلَا قَبْلًا.</p> <p>دو تیم قبلاً با هم مساوی کردند.</p>	<p>۴۵۴</p> <p>تَعَادَلَ</p>
<p>الشَّجَرَةُ الْخَانِقَةُ تَحْنُقُ شَجَرَةً أُخْرَى تَدْرِيجِيًّا.</p> <p>درخت خفه‌کننده، به تدریج، درخت دیگری را خفه می‌کند.</p>	<p>۴۵۵</p> <p>حَنَقَ</p>
<p>لَا يُسَبِّبُ اشْتِعَالَ شَجَرَةِ النَّفْطِ خُرُوجَ غَازَاتٍ مُلَوِّثَةٍ.</p> <p>ساختن درخت نفت باعث خارج شدن گازهای آلوده کننده نمی‌شود.</p>	<p>۴۵۶</p> <p>سَبَّبَ</p>
<p>تَسْجِيلُ الْهَدَفِ = گل‌زدن (در فوتبال)</p>	<p>۴۵۷</p> <p>سَجَّلَ</p>
<p>الْعَنْبُ الْبِرَازِيلِي تَنْبُتُ فِي الْبِرَازِيلِ.</p> <p>انگور برزیلی در برزیل می‌روید.</p>	<p>۴۵۸</p> <p>نَبَتَ</p>



معنی	توضیح
اشاره شد	
به شگفتی واداشت، شگفت زده کرد	عجب، عجیب، اعجاب، تعجب، متعجب یُعْجِبُنِي: مرا در شگفت می آورد، خوشم می آید
پر شد	أَنْ يَمْتَلِيَّ: که پر شود
به یاد آورد	تذکر، ذِکر، متذکّر ❶ دقت کنید معنی این کلمه و هم خانواده هایش در فارسی کمی متفاوت است ولی با اندکی دقت متوجه تفاوت معنایی آن‌ها می شوید. ❶ این کلمه را با مُذْکَّر (مربوط به جنس مرد) اشتباه نگیرید.
برابر شد، مساوی شد	عَدَلَ، عَادَلَ، معادل، معادله ❶ معنی تعادل و هم خانواده هایش در فارسی کمی متفاوت است ولی با اندکی دقت می توانید ریشه معنی فارسی را بفهمید.
خفه کرد	خانیق: اسم فاعل (خفه کننده)
سبب شد	سبب، مسبب ❷
ثبت کرد	مُسَجَّل (قطعی، ثبت شده)، سَجَلَ (شناسنامه، پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها ممکن است هنوز هم به شناسنامه بگویند سَجَلَ)
رویید	نبات، نباتات ❶ نبات در این جا با نباتی که با آن چای نبات درست می کنیم فرق دارد! نبات در فارسی هم به معنی گیاه و هم به معنی نوعی شیرینی است.



۴۵۹

وَصَفَّ

نَصَفٌ بَعْضُ الظَّوَاهِرِ الطَّبِيعِيَّةِ.
بعضی از پدیده‌های طبیعی را توصیف می‌کنیم.

۴۶۰

أَحَلَّ

مَا عَمِلَ النَّاسُ عَمَلًا أَحَلَّ وَ لَا أَطِيبَ مِنَ الزَّرَاعَةِ.
مردم کاری حلالتر و خوبتر از کشاورزی انجام نداده‌اند.

۴۶۱

اشْتَعَالَ

لَا يَسَبَّبُ اشْتِعَالَ شَجَرَةِ النَّفْطِ خُرُوجَ غَازَاتٍ مُلَوِّثَةٍ.
سوختن درخت نفت باعث خارج شدن گازهای آلوده کننده نمی‌شود.

۴۶۲

أَطِيبَ

مَا عَمِلَ النَّاسُ عَمَلًا أَحَلَّ وَ لَا أَطِيبَ مِنَ الزَّرَاعَةِ.
مردم کاری حلالتر و خوبتر از کشاورزی انجام نداده‌اند.

۴۶۳

التِّفَافِ

تَبَدَأَ الشَّجَرَةُ الخَانِقَهُ حَيَاتِهَا بِالِالتِّفَافِ حَوْلَ جِذَعِ شَجَرَةٍ أُخْرَى.
درخت خفه کننده زندگی اش را با بیچیدن دور تنه درختی دیگر آغاز می‌کند.

۴۶۴

بُذُورِ

تَحْتَوِي بُذُورُ شَجَرَةِ النَّفْطِ عَلَيَّ مِقْدَارٍ مِنَ الزُّيُوتِ.
دانه‌های درخت نفت؛ مقادیری روغن دارد.

۴۶۵

التَّسَلُّ

الْحَكْمُ مَا قَبِلَ الِهْدَفَ بِسَبَبِ تَسَلُّ.
داور گل را به دلیل آفساید قبول نکرد.

۴۶۶

جِذَعِ

تَنَمُّوْ أَمَّارُ عَنَبِ البرازيليِّ عَلَيَّ جِذَعِهَا.
میوه‌های انگور برزیلی روی تنه آن می‌روید.

۴۶۷

جُزْرِ

تَنَمُّوْ شَجَرَةُ الخُبْرِ فِي جُزْرِ المُحِيطِ الهَادِي.
درخت نان در جزایر اقیانوس آرام می‌روید.

۴۶۸

جَوْزَةِ

يَذْفِنُ السَّنْجَابُ بَعْضَ جَوْزَاتِ البَلُوطِ تَحْتِ التُّرَابِ.
سنجاب بعضی از دانه‌های بلوط را زیر خاک دفن می‌کند.



≈ وصف، صفت، موصوف، واصف
 ❶ دقت کنید این کلمه را با «نِصْف» اشتباه نگیرید.
 نَصِيفٌ ← اول شخص جمع ← توصیف می کنیم

توصیف کرد

این کلمه اسم تفضیل است.

حلال تر،**حلال ترین**

≈ شعله
 برافروخته
 شدن؛ سوختن

≈ أَحْسَن، أَفْضَل
 این کلمه اسم تفضیل است.

خوب تر،**خوب ترین**

≈ لفاف
 ❶ التفاف والتفات را با هم اشتباه نگیرید.
 در هم پیچیدن،
 دور چیزی پیچیدن

مفرد: بَدْر

دانه ها**آفساید**

جمع: جُذوع

تنه

≈ جَزَائِر
 مفرد: جَزِيرَة

جزیره ها، جزایر

جمع: جَوَزَات

**دانه گردو، بلوط
و مانند آن**



أَلْحَكْمُ مَا قَبِلَ الْهَدَفَ بِسَبَبِ تَسَلُّلِ.
داور گل را به دلیل آفساید قبول نکرد.

۴۶۹

الحکم

يُوجَدُ نَوْعٌ مِنَ الشَّجَرَةِ الْخَانِقَةِ فِي جَزِيرَةِ قِشْمِ.
گونه‌ای از درخت خفه‌کننده در جزیره قشم پیدا می‌شود.

۴۷۰

خانق

كَأَنَّهَا كَوَكَبٌ دُرِّيٌّ.
گویا ستاره‌ای درخشان است.

۴۷۱

دُرِّي

اسْتَعْدَمَ الْفَلَّاحُ شَجَرَةَ النَّفْطِ كَسِيَاحٍ حَوْلَ مَزْرَعَتِهِ.
کشاورز از درخت نفت مانند پرچینی دور مزرعه‌اش استفاده کرد.

۴۷۲

سیاح

لَا يَسَبَّبُ اشْتِعَالَ شَجَرَةِ النَّفْطِ خُرُوجَ غَازَاتٍ مُلَوَّنَةٍ.
سوختن درخت نفت باعث خارج شدن گازهای آلوده کننده نمی‌شود.

۴۷۳

غاز

مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَغْرِسُ عَرَسًا إِلَّا كَانَ لَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ.
هیچ مسلمانی نیست که نهالی را بکارد مگر آنکه اجری عظیم داشته باشد.

۴۷۴

عَرَسٌ

تَحْمِيلُ هَذِهِ الشَّجَرَةِ أَثْمَارَهَا فِي نَهَايَةِ أَغْصَانِهَا.
این درخت، میوه‌هایش را در انتهای شاخه‌هایش حمل می‌کند.

۴۷۵

أغصن

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى.
بی‌گمان خدا شکافنده دانه و هسته است.

۴۷۶

فالق

أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَقْوَى؟ كِلَاهُمَا قَوِيَانِ.
کدام یک از دو تیم قوی‌تر هستند؟ هر دو آن‌ها قوی هستند.

۴۷۷

کلا

يَأْكُلُ النَّاسُ لُبَّ بَعْضِ الْأَمْثَارِ.
مردم مغز برخی میوه‌ها را می‌خورند.

۴۷۸

لُبٌّ



عربی ۱۲- درس ۱

مثال	لغت
النَّاسُ أَحْضَرُوا إِبْرَاهِيمَ (ع) لِلْمُحَاكِمَةِ. مردم ابراهیم (ع) را برای محاکمه حاضر کردند.	۶۱۱ أَحْضَرَ
أَعْنِي فِي دَرْسِي. در درس‌هایم مرا یاری کن.	۶۱۲ أَعَانَ
أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا. به دین روی بیاور در حالی که یکتاپرست هستی (با یکتاپرستی به دین روی بیاور).	۶۱۳ أَقَامَ
أَنْزَ عَقْلِي وَ قَلْبِي. عقل و قلبم را روشن کن.	۶۱۴ أَنَارَ
يَتَّبِعُ الْحَيَاوُنَ هَذِهِ الْفَرَسَةَ. حیوان، این شکار را تعقیب می‌کند.	۶۱۵ تَبِعَ
الْقَوْمُ بَدَّوْا يَتَهَامَسُونَ. قوم شروع به بیج بیج کردند.	۶۱۶ تَهَامَسَ
قَالُوا حَرَّقُوهُ. گفتند: او را بسوزانید.	۶۱۷ حَرَّقَ
رَبَّنَا وَ لَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ. ای پروردگار ما، و آنچه را هیچ طاقتی برای ما بر آن نیست به ما تحمیل مکن.	۶۱۸ حَمَّلَ
أَخْمِي وَ أَخْمِ بِلَادِي مِنْ شُرُورِ الْحَادِثَاتِ. من و کشورم را از بدی‌های حوادث نگهداری کن.	۶۱۹ حَمَى



معنی	توضیح
آورد، حاضر کرد	مَحْضَر: حضور مقایسه با «حَصَرَ: حاضر شد»
یاری کرد	أَعْتَى: مرا یاری کن
أَقِمَّ وَجْهَكَ: روی بیاور	
روشن کرد	مُنِير: إنارة
تعقیب کرد	تابع، متبوع
پچ پچ کرد	
سوزاند	حریق: محروق
تحمیل کرد	
نگهداری کرد	حماية: حامی أَحْمِنِي: از من نگهداری کن



خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ.

حق را از اهل باطل بگیرید.

خُذُوا

۶۲۰

إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.

بی گمان ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم، امید است که خردورزی کنید.

عَقَلْ

۶۲۱

عَلَّقَ إِبْرَاهِيمُ (ع) الْفَأْسَ عَلَى كَتِفِ الصَّنَمِ الْكَبِيرِ.

ابراهیم (ع) تبر را بر شانه بت بزرگ آویخت.

عَلَّقَ

۶۲۲

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ.

گفته شد به بهشت وارد شو.

قَالَ

۶۲۳

لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. هرگز از مشرکان نباش.

کونوا نُقَادَ الْكَلَامِ. نقدکننده سخن باشید.

كَانَ

۶۲۴

كَسَّرَ إِبْرَاهِيمُ (ع) جَمِيعَ الْأَصْنَامِ.

ابراهیم (ع) همه بتها را شکست.

كَسَّرَ

۶۲۵

املاً الْفِرَاعَ فِي مَا يَلِي.

جای خالی را با آنچه می‌آید پر کن.

مَا يَلِي

۶۲۶

لَا سَوْءَ أَسْوَأَ مِنَ الْكُذْبِ.

هیچ بدی بدتر از دروغگویی نیست.

أَسْوَأَ

۶۲۷

املاً الصَّدْرَ انْشِرَاحاً.

سینه را از شادمانی پر کن.

الْإِنْشِرَاحِ

۶۲۸

قَرَأْتُ أَنْشُودَةً مِنَ الْإِمَامِ عَلِيِّ (ع)

سروده‌ای از امام علی (ع) خواندم.

الْأَنْشُودَةَ

۶۲۹



بگیرید

أمر از: أَخَذَ

خر دورزی کرد

آویخت

☞ تعلیق: مُعَلِّق

گفت

قيلَ: فعل مجهول «گفته شد»

بود

لا تَكُنْ: نباش
لا تَكُونَنَّ: هرگز نباش (فعل+ن تأکید)
كونوا: باشید (امر)

شکست

☞ مُكْسِر

آنچه می آید

بدتر، بدترین

شادمانی

☞ سُورِر: فَرَح

سرود

جمع: الأناشيد



عربی ۱۰ - درس ۶

مترادف‌ها

ساحل	=	شاطىء : کناره؛ ساحل
جَنب	=	جوار : کنار
خَلَقَ	=	أنشأ : پدید آورد
قائم	=	واقف : ایستاده
ابتداء	=	بداية : آغاز
کریه	=	قَبیح : زشت
نحو	=	إلى : به سوی
صالة	=	قاعة : سالن
إثم	=	ذنب : گناه
هدى	=	أرشد : هدایت کرد

متضادها

نَجَحَ : پیروز شد	≠	رَسَبَ : مردود شد
خَيْرَ : خوبی؛ خوب‌تر	≠	شَرَّ : بدی؛ بدتر
قائم : ایستاده	≠	جالس : نشسته
أَنْزَلَ : پایین آورد	≠	رَفَعَ : بالا برد
يَكْذِبُ : دروغ می‌گوید	≠	يَصْدُقُ : راست می‌گوید
لَكَ : به نفع تو	≠	عَلَيْكَ : به ضرر تو
إغلاق : بستن	≠	فَتْح : باز کردن



قبیل ≠ پذیرفت

رفصّ : نپذیرفت



جمع مکسرها

مفتاح: کلید	←	مفاتيح
عُرْفَة: اتاق	←	عُرَف
جَبَل: کوه	←	جِبَال
ضَيْف: مهمان	←	ضُيُوف
جَيْش: ارتش	←	جُيُوش
مَوْعِد: وقت	←	مَوَاعِد
فَرِيق: تیم	←	أَفْرِقَة
ضَوْء: نور	←	أَضْوَاء
دَوَاء: دارو	←	أَدْوِيَة
رَمَل: ماسه	←	رَمَال
حِزب: گروه	←	أَحْزَاب
بَحْر: دریا	←	بِحَار

تعريف واژگان

الاستقبال: بِمَعْنَى الدَّهَابِ نَحْوَ الصَّيْفِ وَ إِظْهَارِ الْفَرْحِ بِهِ..
الجيش: مَجْمُوعَةٌ كَبِيرَةٌ مِنَ الْجُنُودِ لِلدَّفَاعِ عَنِ الْوَطَنِ.
مُسْتَقْنَع: مَكَانٌ يَجْتَمِعُ فِيهِ الْمَاءُ زَمَانًا طَوِيلًا.
مَضِيق: مَكَانٌ بَيْنَ جَبَلَيْنِ.



عربی ۱۰ - درس ۲

مترادفها

هدی : هدایت کرد	=	هَدَى	أرشد
نسب : ریشه	=	نَسَب	أصل
أرسل : فرستاد	=	أرسل	بَعَثَ
فجأة : ناگهان	=	فجأة	بَغْتة
كتم : پنهان کرد	=	كتم	سَتَرَ
قصد : قصد	=	قصد	عَزَم

متضادها

دَفَع : پرداخت کرد	≠	دَفَع	استلَم : دریافت کرد
كبار : بزرگان	≠	كبار	صغار : کوچکها
أقل : کمتر	≠	أقل	أكثر : بیشتر
ضحك : خندید	≠	ضحك	بكى : گریست
ضوء : نور	≠	ضوء	ظلام : تاریکی
قرب : نزدیک شد	≠	قرب	بعُد : دور شد
أسفل : پایینتر	≠	أسفل	أعلى : بالاتر
عليك : علیه تو (به ضرر تو)	≠	عليك	لك : برای تو (به نفع تو)
السلام : صلح	≠	السلام	الحرب : جنگ
حسُن الخلق : خوش اخلاقی	≠	حسُن الخلق	سوء الخلق : بد اخلاقی



جمع مکسرها

طیور ←	طیر: پرنده
أساور ←	سوار: دستبند
أنوف ←	أنف: بینی
أشياء ←	شیء: چیز
أعین؛ عیون ←	عین: چشم
بحار ←	بحر: دریا
أصوات ←	صوت: صدا
ملوک ←	ملك: پادشاه
دلافین ←	دلفین: دلفین
نواقص ←	ناقص: ناقص
زُملاء ←	زمیل: همکلاسی
عباد ←	عبد: بنده
شواطیء ←	شاطیء: ساحل
ورثة ←	وارث: به ارث برنده
أسیرة ←	سیریر: تخت
شراشف ←	شرشَف: ملافه
مَعاجم ←	مُعجم: فرهنگ لغت
جِبَال ←	جَبَل: کوه
بحار ←	بحر: دریا



تعريف واژگان

- الْمَوْسُوعَةُ** : مُعْجَمٌ كَبِيرٌ جِدًّا يَجْمَعُ كَثِيرًا مِنَ الْعُلُومِ .
- الْشَّاطِئُ** : مِنْطَقَةُ بَرِّيَّةٍ بِجِوَارِ الْبِحَارِ وَ الْمُحِيطَاتِ .
- الْأَنْفُ** : عُضْوُ التَّنْفُوسِ وَ الشَّمِّ .
- الْخَفَّاشُ** : مِنَ الْحَيَوَانَاتِ اللَّبُونَةِ يَقْدِرُ أَنْ يَطِيرَ .

بخش سوم

مهم‌تر از متن (پیوست‌ها)

- افعال هم ریشه
- کلمات متشابه
- کاربرد بعضی از افعال هم ریشه و کلمات شبیه به هم در جمله
- کاربرد بعضی کلمات با معانی متفاوت
- مترادف‌ها در یک نگاه
- متضادها در یک نگاه
- جمع‌های مکسر در یک نگاه
- حروف در یک نگاه
- گروه‌بندی کلمات پرکاربرد
- بعضی افعال با حروف جرّ
- اصطلاحات
- مروری بر واژه‌های سال‌های هفتم و هشتم و نهم

**افعال هم‌ریشه**

رفت	ذَهَبَ	بیرون آمد	خَرَجَ
بُرد	ذَهَبَ بِ	بیرون آورد	أَخْرَجَ
ثابت شد	ثَبَّتَ	دانش آموخته شد	تَخَرَّجَ
ثابت کرد: استوار کرد	ثَبَّتَ	استخراج کرد	استخرجَ
ثابت کرد: استوار کرد	أَثَبَتَ	فرود آمد	نَزَلَ
راست گفت	صَدَّقَ	فرود آورد	أَنْزَلَ
باور کرد	صَدَّقَ	یافت	وَجَدَ
شناخت: دانست	عَرَفَ	پدید آورد	أَوْجَدَ
معرفی کرد	عَرَفَ عَلَي	جاری است: جاری شد	جَرَى
شناخت	تَعَرَّفَ عَلَي	جاری کرد	أَجْرَى
یکدیگر را شناختند	تَعَارَفَا	آمد	جاءَ
بازگشت	رَجَعَ	آورد	جاءَ بِ
مراجعه کرد	رَاجَعَ	آمد	أَتَى
پس گرفت	اسْتَرَجَعَ	آورد	أَتَى بِ
باز کرد	فَتَحَ	داد: بخشید	أَتَى
باز شد	انْفَتَحَ	برخواست	قَامَ
آمرزید	عَفَّرَ	پرداخت: اقدام کرد	قَامَ بِ
آمرزش خواست	اسْتَغْفَرَ	برپاداشت	أَقَامَ



داخل شد	دَخَلَ
داخل کرد	أَدْخَلَ
نوشت	كَتَبَ
نامه نگاری کرد	كَاتَبَ
به یکدیگر نامه نوشتند	تَكَاتَبَ
خوشحال شد	فَرِحَ
شاد کرد	فَرَّحَ
پذیرفت	قَبِلَ
بوسید	قَبَّلَ
روی آورد	أَقْبَلَ
به پیشواز رفت	اسْتَقْبَلَ
گذر کرد	مَرَّ
تلخ کرد	مَرَّرَ
فهمید	فَهِمَ
فهماند	فَهَّمَ
فرستاد	بَعَثَ
فرستاده شد	أَبْعَثَ
شروع کرد: شروع شد	بَدَأَ
شروع شد	أَبْتَدَأَ

عذر آورد	عَذَرَ
پوزش خواست	اعْتَذَرَ
برید: قطع کرد	قَطَعَ
بریده شد: قطع شد	انْقَطَعَ
شنید	سَمِعَ
گوش فرا داد	اسْتَمَعَ
نگاه کرد	نَظَرَ
منتظر شد	انْتَظَرَ
سالم ماند	سَلِمَ
اسلام آورد	أَسْلَمَ
سلام کرد: تحویل داد	سَلَّمَ
دریافت کرد	اسْتَلَمَ
زندگی کرد	عَاشَ
همزیستی داشت	تَعَايَشَ
پراکنده ساخت	فَرَّقَ
پراکنده شد	تَفَرَّقَ
نشست	جَلَسَ
نشاند	أَجْلَسَ
همنشینی کرد	جَالَسَ



دور کرد	بَعَدَ	حرکت داد	حَرَكَ
دور کرد	أَبْعَدَ	حرکت کرد	تَحَرَّكَ
دور شد	بُعِدَ	نزدیک شد	قَرَّبَ مِنْ
دور شد	أَبْتَعَدَ	نزدیک شد	اقْتَرَبَ
پاسخ داد	أَجَابَ عَنْ	نزدیکی جُست	تَقَرَّبَ
برآورد	استجابَ	رسید	وَصَلَ
یاری کرد	نَصَرَ	رساند	أَوْصَلَ
پیروز شد	انْتَصَرَ	کار کرد	عَمَلَ
درس خواند	دَرَسَ	رفتار کرد	عَامَلَ
درس داد	دَرَّسَ	دادوستد کرد	تَعَامَلَ
پر کرد	مَلَأَ	به کار گرفت	اسْتَعْمَلَ
پر شد	امْتَلَأَ	جمع کرد	جَمَعَ
شکست	كَسَرَ	جمع شد	تَجَمَّعَ
شکسته شد	انكسَرَ	جمع شد	اجتمَعَ
گردید	صارَ	بی نیاز کرد	أَغْنَى
گردانید	صَيَّرَ	آواز خواند	غَنَى
هدایت کرد	هدى	سود رساند	نَفَعَ
هدیه کرد	أهدى	سود برد	انْتَفَعَ بِـ
هدایت شد	اهتدى		



رهایی یافت	تَخَلَّصَ	پیوست	انضمَّ
مخلص شد	أَخْلَصَ	درب‌گرفت	صَمَّ
آشکار کرد	بَيَّنَّ	یاد کرد	ذَكَرَ
آشکار شد	تَبَيَّنَّ	به یاد آورد	تَذَكَّرَ
تغییر داد	غَيَّرَ	پذیرفت	قَبِلَ
تغییر یافت	تَغَيَّرَ	روی آورد	أَقْبَلَ
شاهد بود	شَهِدَ	بوسید	قَبَّلَ
دید	شَاهَدَ	آگاه کرد	نَبَّهَ
بازداشت، منع کرد	مَنَعَ	بیدار شد؛ آگاه شد	تَنَبَّهَ
خودداری کرد	امْتَنَعَ	آگاه شد	انْتَبَهَ
دانست	عَلِمَ	محروم کرد	حَرَمَ
یاد داد	عَلَّمَ	حرام گردانید	حَرَّمَ
آموخت؛ یادگرفت	تَعَلَّمَ	احترام گذاشت	احْتَرَمَ
اعلام کرد، خبر داد	أَعْلَمَ	ثابت شد	ثَبَّتَ
درخواست اطلاعات کرد	اسْتَعْلَمَ	ثابت کرد	ثَبَّتَ
		ثابت کرد	أَثْبَتَ
		حفظ کرد	حَفِظَ
		نگاه داشت	احْتَفَظَ
		نگهداری کرد از	حافظَ علی



رسید	وَصَلَ
رساند	أَوْصَلَ
ادامه داد	وَأَصَلَ
ارتباط برقرار کرد	تَوَاصَلَ
تماس گرفت	اتَّصَلَ
بازی کرد	لَعِبَ
به بازی گرفت	لَعِبَ بِـ
با ... بازی کرد	لَاعَبَ
چرخید	دَارَ
مدارا کرد	دَارَى
چرخاند - اداره کرد	أَدَارَ



کلمات متشابه

پوشید	لَيْسَ	آمد	آتَى
پوشاند	أَلْبَسَ	آورد	آتَى بـ
اقامت کرد و ماند	لَبِثَ	داد: بخشید	آتَى
بهتر: بهترین	أَحْسَنَ	آینده: درحال آمدن	آتَى
خوبی کرد (امر):	أَحْسَنَ (امر):	روی برگرداندن	التفات
خوبی کن:	أَحْسِنْ	درهم پیچیدن	التفاف
فرشته	مَلَكٌ	مشخص کرد	عَيَّنَ
پادشاه	مَلِكٌ	چشم: چشمه	عَيْنٌ
فرمانروایی کرد	مَلَكًا	آشکار کرد	بَيَّنَ
مالکیت	امتلاك	آشکار شد	تَبَيَّنَ
توصیف می کنیم	نَصِفُ	میان	بَيْنَ
نیم: نصف	نِصْفٌ	بگو	قُلْ (فعل امر)
هزار	أَلْفٌ	از قَالَ)	قُلْ (از قَالَ)
تألیف کرد	أَلَّفَ	کم شد	قَلَّ؛ يَقَلُّ
همدل کرد: به هم پیوست	أَلَّفَ	وعده داد	وَعَدَ؛ يَعِدُ
یاد	ذَكَرَ	برشمرد	عَدَّ؛ يَعِدُّ
مرد	ذَكَرَ	گذر کرد	مَرَّ
یاد کرد	ذَكَرَ	تلخ کرد	مَرَّرَ
به یاد آورد	تَذَكَّرَ	بار	مَرَّةً



شاد شد	فَرِحَ (فعل)	بوجود آورد	أَنْشَأَ؛ يُنْشِئُ؛
شاد	فَرِحَ (اسم)	انشا (درس انشا)	إِنْشَاء
شادی	فَرَح	بوجود آوردن، نوشتن	إِنْشَاء
جوجه	فَرَخ	کشاورز	مُزَارِع
فردا	عَدَاءً	جمع: مزرعة؛	مَزَارِع
ناهار	عَدَاء	کشتزارها	
آغاز روز	عَدَاة	سالم ماند	سَلِمَ
دشمنان	عُدَاة	اسلام آورد	أَسْلَمَ
تغییر یافت	تَحَوَّلَ	سلام کرد: تحویل داد	سَلَّمَ
تغییر داد	حَوَّلَ	دریافت کرد	اسْتَلَمَ
تلاش کرد	حَاوَلَ	صلح	السَّلْم
پیرامون	حَوْلَ	همراه؛ با	مَعَ
ایستاده، استوار	قَائِم	باهم	مَعاً
لیست، ایستاده	قَائِمَةٌ	متأسفانه	مَعَ الْأَسْف
دوستی	حُبَّ	به سلامت	مَعَ السَّلَامَةِ
دانه	حَبَّ	با همدیگر	مَعَ بَعْض
که	أَنْ	رفت	ذَهَبَ (فعل)
اگر	إِنْ	طلا	ذَهَبَ (اسم)
همانا	إِنَّ	حرکت کرد	سَارَ
که	أَنَّ	شد: گشت	صَارَ



کاربرد بعضی از افعال هم‌ریشه و کلمات شبیه به هم در جمله

يا ابي عَرَفْنَا على هذا الصِّدِيقِ.

پدر! این دوست را به ما معرفی کن.

عَرَفْتُ أصدقاءي عند الشَّدائدِ.

دوستانم را هنگام سختی‌ها شناختم.

جعلناكم شعوباً و قبائل لتعارَفا.

شما را در دسته‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید.

أرسلوا فريقاً لتعرِّفِ الأسماءِ.

گروهی را برای شناسایی ماهی‌ها بفرستید.

نقلُ النَّفْطِ عَبْرَ الْأَنْبَابِ أَقْلُ خَطَرًا.

انتقال نفت از طریق لوله‌ها کم خطرتر است.

عَبَرَ الْوَلَدُ مِنَ الشَّارِعِ مَعَ أُمِّهِ.

پسر همراه مادرش از خیابان عبور کرد.

ذَنْبُ الطَّاوُوسِ جَمِيلٌ.

دُم طاووس زیباست.

تَرَكَ الذَّنْبِ أَهْوَنُ مِنَ التَّوْبَةِ.

ترک گناه از توبه آسانترست.

رَأَيْتُ الذَّنْبَ الْأَبْيَضَ فِي الْغَابَةِ.

گرگ سفید را در جنگل دیدم.



البَطُّ طَائِرٌ يَعِيشُ فِي الْبَرِّ وَالْمَاءِ.
 اردک پرنده‌ای است که در **خشکی** و آب زندگی می‌کند.
 تعاونوا على **البرِّ** و التَّقْوَى.
 با یکدیگر در **کار نیک** و تقوا همکاری کنید.

لا تَتَحَرَّكَ عَيْنُ الْبُومَةِ.
 چشم **جغد** حرکت نمی‌کند.
 على **عيني**.
 به **چشم**
 فقد تُفْتَشُ عَيْنَ الْحَيَاةِ فِي الظُّلُمَاتِ.
 گاهی **چشمه** زندگی در تاریکی‌ها جست‌وجو می‌شود.
عَيْنَ الْكَلِمَاتِ الْمُتَرَادِفَةِ.
 کلمات مترادف را **مشخص کن**.

حَوَّلَ السَّمَكُ الْمُضِيءُ ظِلَامَ الْبَحْرِ إِلَى نَهَارٍ مُضِيءٍ.
 ماهی درخشان، تاریکی دریا را به روزی روشن **تبدیل کرد**.
 الْقَمْرَانِ الْاِثْنَانِ حَوَّلَ كَوْكَبَ الْمَرْيَخِ.
 دو ماه **دور (پیرامون)** کره مریخ‌اند.

أَلَفَ هَذَا الْعَالِمُ كِتَابًا.
 این دانشمند کتابی را **نوشت**.
أَلَفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ.
 قلب‌هایتان را **به هم پیوست**. (همدل کرد)



مَنْ فَكَّرَ قَبْلَ الْكَلَامِ سَلِمَ مِنَ الْخَطَأِ.
هرکس قبل از کلام بیندیشد از خطا درامان است.
إِنْ تَدَخَّلَ بَيْتَكَ فَسَلِّمْ عَلَى أَهْلِكَ.
اگر داخل خانه‌ات شدی بر خانواده‌ات سلام کن.
العقلُ السَّليمُ في الجسمِ السَّليمِ.
عقل سالم در بدن سالم است.
تَسَلَّمْ عَيْنَاكَ.
چشمت سالم بماند.
(چشمت بی بلا)
مِنْ أَيْنَ أَسْتَلِمُ الْأَدْوِيَةَ؟
از کجا داروها را دریافت کنم.
الدَّلافِينُ تُؤَدِّي دَوْرًا مَهْمًا فِي الْحَرْبِ وَالسَّلْمِ.
دلفین‌ها نقش مهمی در جنگ و صلح ایفا می‌کنند.

أَدَبُ الْمَرْءِ خَيْرٌ مِنْ دَهَبِهِ.
ادب انسان بهتر از طلایش است. (... بهتر از ثروت اوست.)
دَهَبُ التَّلْمِيذِ إِلَى الْمَدْرَسَةِ.
دانش آموز به مدرسه رفت.

هَذَا الْكِتَابُ يُسَاعِدُكَ عَلَى كِتَابَةِ إِنْشَائِكَ.
این کتاب به تو در نوشتن انشایت کمک می‌کند.
هُوَ أَنْشَاءُكُمْ مِنَ الْأَرْضِ.
او شما را از زمین پدید آورد.



العَالَمِ حَيٍّ وِ إِنْ كَانَ مَيِّتًا.

دانشمند زنده است گرچه **مرده** باشد.

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ.

زنده را از **مرده** خارج می‌کند.

أَحَبُّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِبَادِهِ.

محبوب‌ترین بندگان خدا نزد خداوند سودمندترین آنان برای به بندگانست هستند.

أَحَبُّ أَنْ أَكْتُبَ إِنْشَاءً تَحْتَ عُنْوَانٍ "فِي مَحْضَرِ الْمُعَلِّمِ".

دوست دارم انشایی تحت عنوان "در پیشگاه معلم" بنویسم.

أَحَبُّ التَّلْمِيذِ دُرُوسَ السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ.

دانش آموز دروس‌های سال گذشته را **دوست داشت**.

فَرِحَ الْوَلَدُ مِنْ عَمَلِهِ.

پسر از کار او **شاد شد**.

يَقْفِرُ الدُّلْفَيْنُ قُرْبِي فِي الْمَاءِ بِفَرَحٍ.

دلفین با **شادمانی**، نزدیک من در آب می‌پرد.

كُلُّ حَزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ.

هر گروهی به آنچه دارند **خوشحال‌اند**.

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ.

پاک است کسی که بنده‌اش را شبانه **حرکت داد**.

ذَهَبَ مَعَ الْأَسْرَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ.

همراه با **اسیران** به سوی رسول خدا رفت.



متضاد هادریک نگاه

صِغَار	≠	كِبَار	أَقْل	≠	أَكْثَر
صَغُرَ	≠	كَبُرَ	قَلَّة	≠	كَثْرَةٌ
طَوِيل	≠	قَصِير	قَلِيل	≠	كَثِير
ضَعِيف	≠	قَوِيٌّ	قَلٌّ	≠	كَثْرٌ
مَلُوثٌ	≠	مَطْهَّرٌ	سَرٌّ	≠	خَيْرٌ
حُلُوٌّ	≠	مُرٌّ	غَالِي	≠	رَخِيفٌ
تَصْدِيقٌ	≠	تَكْذِيبٌ	أَرْحَصٌ	≠	أَعْلَى
صَادِقٌ	≠	كَاذِبٌ	غَالِي	≠	رَخِيفٌ
الصَّدِيقُ	≠	الْكَذَّابُ	رَحْصٌ	≠	غَلَا
كَذَّبَ	≠	صَدَّقَ	اِبْتِعَادٌ	≠	اِقْتِرَابٌ
قُبْحٌ	≠	حُسْنٌ	بَعِيدٌ	≠	قَرِيبٌ
جَمَالٌ	≠	قُبْحٌ	دَنَا	≠	بَعُدَ
جَاهِلٌ	≠	عَاقِلٌ	قَرَبٌ	≠	بَعُدَ
جَهْلٌ	≠	عِلْمٌ	بُعْدٌ	≠	قُرْبٌ
عَلَيْكَ	≠	لَكَ	قَرِيبٌ مِّنْ	≠	بَعِيدٌ عَن
الْيَأْسُ	≠	الرَّجَاءُ	اِقْتَرَبَ	≠	اِبْتَعَدَ
يَتَسَّرَ	≠	رَجَا	قَبِيحٌ	≠	جَمِيلٌ
الأَعْدَاءُ	≠	الأَحْبَاءُ	كَرِيهٌ	≠	جَمِيلٌ
العُدَاةُ	≠	الأَحْبَاءُ	كَبِيرٌ	≠	صَغِيرٌ
الأَعْدَاءُ	≠	الأَصْدِقَاءُ	أَكْبَرٌ	≠	أَصْغَرٌ



أخفى	≠	أظهر	صداقة	≠	عداوة
ظهور	≠	اختفاء	عدو	≠	صديق
راسب	≠	ناجح	صداقة	≠	عُدوان
رسب	≠	نَجَح	كِرِه	≠	أحِبَّ
سُهولة	≠	صعوبة	أَبغَضَ	≠	أحِبَّ
سَهْل	≠	صَعْب	إِحسان	≠	إساءة
يُسْر	≠	عُسْر	أَحْسَنَ	≠	أساء
جلس	≠	قَامَ	حَسَنَ	≠	ساء
إجلس	≠	قُم	الْحَسَنَ	≠	الأسوء
جالس	≠	واقف	حسنة	≠	سيئة
اللئيم	≠	الكريم	ضياء	≠	ظلام
متكبر	≠	متواضع	نور	≠	ظلمة
فقير	≠	غني	ضوء	≠	ظلمة
مساكين	≠	فقرا	محزون	≠	فَرِحَ
مشرک	≠	حنيف	فَرِحَ	≠	حَزِنَ
مؤمن	≠	مُشْرِک	حزين	≠	مسرور
متواضع	≠	فَخور	عُصَّة	≠	فَرِحَ
أفاضل	≠	أراذل	حُزن	≠	فَرِحَ
أعلى	≠	أسفل	حَسِنَ	≠	لَيِّنَ
مشرق	≠	مغرب	خشونة	≠	لين
الآخرة	≠	الدنيا	خفيف	≠	ثقيل
تحت	≠	فوق	ظاهر	≠	خفى



يسار	≠	يمين
يمين	≠	شمال
على اليسار	≠	على اليمين
أمام	≠	خلف
وراء	≠	أمام
غداة	≠	عشيّة
القادم	≠	الماضي
بداية	≠	نهاية
ابتدأ	≠	انتهى
ولادة	≠	وفات
الموت	≠	الحياة
ميت	≠	حيّ
أموات	≠	احياء
طفولة	≠	كهولة
طفولة	≠	كِبَر
شاب	≠	شيخ
النساء	≠	الرّجال
النّسائيّ	≠	الرّجاليّ
والِد	≠	والدة
أب	≠	أمّ
زوج	≠	زوجة
الثّقيل	≠	الّخفيف
مُجفّف	≠	غيرمُجفّف
بديع	≠	عتيق
ذليل	≠	عزيز
ذَلّ	≠	عزّ
الْمَلِيء	≠	الْفَارِغ
المملوء	≠	الفارغ
فرغ	≠	امتلاً
اتّسع	≠	ضاق
معروف	≠	منكر
مسموح	≠	ممنوع
مسموح	≠	غيرمسموح
الشّقاوة	≠	السّعادة
صِراع	≠	سِلم
السّلم	≠	الحرب
ضَرّ	≠	نَفَع
نافع	≠	مُضَرّ
مَدح	≠	دَمّ
بكى	≠	ضحك
باكي	≠	ضاحك
إياب	≠	ذهاب
انتاج	≠	استهلاك
سأل	≠	أجاب



تَذَكَّرَ	≠	نَسِيَ	سؤال	≠	جواب
فَاتَ	≠	نال	البارِدِ	≠	الحارِّ
وافَقَ	≠	عارضَضَ	بيع	≠	شراء
رَقَضَ	≠	قَبِلَ	حَرَمَ	≠	حَلَّ
أصلَحَ	≠	أفَسَدَ	فَتَحَ	≠	أغْلَقَ
إِذْهَبَ	≠	تعال	أغْلَقَ	≠	فَكَ
سَهَرَ	≠	نام	أطاعَ	≠	عَصَى
جَهَرَبَ	≠	كتم، ستر	أطاعَ	≠	تَمَرَّدَ
أَعْطَى	≠	أَخَذَ	أطفاً	≠	أنازَ
رَكِبَ (سوار شد)	≠	نَزَلَ (فروود آمد)	أطفاً	≠	أشعلَ
نَزَلَ (پایین آمد)	≠	صَعِدَ (بالا رفت)	سَكَّتَ	≠	تَكَلَّمَ
زَرَعَ	≠	حَصَدَ	سَكَّتَ	≠	نَطَقَ
جماعِيَّ	≠	فردِيَّ	أدخلَ	≠	أخرجَ
			وَضَعَ	≠	رَفَعَ
			استلمَ	≠	دفعَ
			حَضَرَ	≠	غَابَ



گروه بندی کلمات پر کاربرد

حیوانات	
گر به	قَطْ
سگ	كَلْب
موش	فَأْرَة
گاو	بَقْرَة؛ بَقْرَة
اسب	فَرَس
ماهی	سَمَك؛ سَمَكَة
کوسه ماهی	سَمَكَة القَرش
گرگ	ذِئْب
روباه	تَعْلَب
آهو	عَزَال
آفتاب پرست	حِرْبَاء
مورچه	فَل؛ فَمَلَة
گنجشک	عُصْفُور
کلاغ	عُرَاب
کبوتر	حَمَامَة
اردک	بَط؛ بَطَة
جغد	بُوم؛ بُومَة

پزشکی	
پزشک	الطَّيِّب
داروخانه دار	الصَّيْدِيّ
دماسنج	مِحْرَار
پنبه	قُطْن
قرص ها	حُبُوب
پماد	مَرْهَم
نسخه	الْوَصْفَة
داروها	أَدْوِيَة
بیمارستان	مَسْتَوْصَف
فشارخون	ضَغَط الدَّم

رنگ ها		
معنی	مؤنث	مذکر
سبز	خَضْرَاء	أَخْضَر
آبی	زَرْقَاء	أَزْرَق
سفید	بِيضَاء	أَبْيَض
سیاه	سُودَاء	أَسْوَد
زرد	صَفْرَاء	أَصْفَر
قرمز	حَمْرَاء	أَحْمَر
بنفش	بِنْفَسْجِيَة	بِنْفَسْجِي



مروری بر واژه‌های سال‌های هفتم و هشتم و نهم

افعال

أَحْيَاءُ : زندگان، مفرد: حَيٍّ	إِبْنُ آدَمَ : آدمیزاد
أَخٌ (أَخُو، أَخَا، أَخِي): برادر، جمع:	أَبْيَضٌ : سفید
إِخْوَةٌ	أَتَى : آمد (مضارع: يَأْتِي)
أَخْتٌ : خواهر، جمع: أَخَوَاتٌ	إِثْنَعَشَرَ : دوازده
إِخْتَرَعَ : اختراع کرد	إِثْنَانٍ : دو
أَخَذَ : گرفت، برداشت، بُرِدَ	أَجَابَ : پاسخ داد
أَخْشَابٌ : چوب‌ها	أَجَابَ عَنْ : پاسخ داد به
أَخْضَرَ : سبز	إِجَابَةٌ : پاسخ
إِخْوَانٌ : یاران، برادران	أَحَبُّ (أَلْأَحَبُّ): محبوب‌ترین
أَدَاءٌ : به جا آوردن، انجام دادن	أَحَبُّ : دوست داشت
إِدَارَةُ الْمُرُورِ : ادارهٔ راهنمایی و	إِحْتَرَقَ : آتش گرفت
رانندگی	أَحَدٌ : یکی از، کسی
إِدْخَالٌ : داخل کردن	أَحَدَ عَشَرَ : یازده
إِذٍ : آن گاه	إِحْدَى : یکی از
إِذَا : هرگاه، اگر	إِحْسَانٌ : نیکی کردن
أَرَادَ : خواست	أَحْسَنَ عَمَلًا: کاری را نیکو گردانید
أَرَادِلٌ : فرومایگان، آدم‌های پست	أَحْسَنَ : بهتر، بهترین
الْأَرِبَعَاءُ (يَوْمُ الْأَرِبَعَاءِ): چهارشنبه	أَحْمَرَ : سرخ



أَصْحَابُ الْمِهْنِ: صاحبان شغل‌ها

أَصْدِقَاءُ: دوستان

أَصْفَرُ: زرد

أَضَاعَ: تباہ کرد

إِضَاعَةٌ: تباہ کردن

أَطْعَمَهُ: غذاها

إِعْتَذَرَ: معذرت خواست

إِعْتَقَدَ: اعتقاد داشت

أَعْجَزَ: ناتوان‌ترین

أَعْطَى: داد

أَعْلَامُ: پرچم‌ها

أَعْلَمُ: داناترین، داناتر

أَفْاضِلُ: شایستگان

أَفْضَلُ: برتر، برترین

إِفْتَرَبَ: نزدیک شد

أَقْدَامُ: پاها، مفرد: قَدَمٌ

أَقْرِبَاءُ: خویشاوندان

أَقْمَارُ: ماه‌ها

أَكْبَرُ: بزرگ‌تر، بزرگ‌ترین

إِكْتِسَابُ: به دست آوردن

أَكَلُ: خورد (مضارع: يَأْكُلُ)

أَرْبَعَةٌ: چهار

أَرْبَعُونَ، أَرْبَعِينَ: چهل

أَرْضُ: زمین

أَزْرَقُ: آبی

أَزْهَارُ: شکوفه‌ها، گل‌ها، مفرد:

زَهْرَةٌ

أُسْبُوعُ: هفته، جمع: أَسَابِعُ

إِسْتَخْرَجَ: بیرون آورد

إِسْتَرْجَعَ: پس گرفت

إِسْتَلَمَ: دریافت کرد

أَسَدٌ: شیر

أُسْرَةٌ: خانواده

أَسْنَانُ: دندان‌ها، مفرد: سِنٌّ

أُسْوَةٌ: الگو

أَسْوَدٌ: سیاه

إِشَارَاتُ الْمُرُورِ: علامت‌های

راهنمایی و رانندگی

إِسْتَرَى: خرید

إِسْتَعْلَلَ: کار کرد

أَشْجَارُ: درختان

أَصَابَ: برخورد کرد



إِنَّ : حقیقتاً، قطعاً	إِلَّا : به جز
أَنَّ : که	أَلَا : هان
إِنْتِرِنْت : اینترنت	أَلَّذِي : کسی که، که
أَنَا : من	أَلَّذِينَ : کسانی که، که
أَنْتَ : تو، مذکر	أَلْفٌ : هزار
أَنْتَمَا : شما، مثنی	أَلْوَانٌ : رنگ‌ها
أَنْتُمْ : شما، جمع مذکر	إِلَى : به، به سوی، تا
أَنْتَنَ : شما، جمع مؤنث	إِلَى اللَّقَاءِ : به امید دیدار
إِنْتِبَاهٌ : توجه	أُمٌّ : مادر، جمع، اُمّهات
أَنْصَحُ : اندرزگوترین	أُمٌّ، أَوْ : یا
أَنْفُسَهُمْ : به خودشان	أَمَامٌ : روبه رو
أَنْفَعُ : سودمندتر، سودمندتر	أَمَانٌ : امنیت
أَنْقَذَ : نجات داد	أَمَرَ ؛ يَأْمُرُ : دستور داد؛ دستور می دهد
إِنْكَسَرَ : شکسته شد	إِمْرَأَةً ؛ الْمَرْءُ : انسان، مرد
إِنَّمَا : فقط	أُمَرَاءُ : فرماندهان
أَوْ : یا	إِمْرَأَةً ؛ الْمَرْأَةُ : زن
أَوْرَاقٌ : برگ‌ها، مفرد: وَرَقٌ	أَمْسٍ : دیروز
أَوْسَطُ : میانه ترین	أَمَكَّنَ : امکان داشت
أَوْلَادٌ : پسران، فرزندان	أَمَّنَ : امنیت
أَلْأُولَى : یکم، نخستین	أَمِينٌ : امانتدار
أَوْلِيكَ : آنان	



بَدَأَ بِ : شروع کرد به	أَهْلًا وَ سَهْلًا : خوش آمدید
بَدَأَ : شروع کرد، شروع شد	أَيَّ : کدام، چه
بِدَايَةِ : شروع	أَيْضًا : همچنین
بُسْتَان : باغ	أَيْنَ؟ : کجا؟
بِسُهُولَةٍ : به آسانی	أَيْهَا، أَيْتُهَا : ای
بَسِيط : ساده	آبَاء : پدران
بَضَائِع : کالاها	آخَر : دیگر
بَطَّارِيَّة : باتری	آخِر : پایان
بَعْدَمَا : پس از اینکه	آفَةٌ : آفت، آسیب
بعيد : دور	آلَةُ طِبَاعَةِ : دستگاه چاپ
بَعْتَةٌ : ناگهان	آلِهَةٌ : خدایان، مفرد: إله
بَقَرَةٌ : گاو	آمَنَ : ایمان آورد
بَقِيَّ : ماند	آمِنَ : ایمن
بُكَاء : گریه کردن، گریه	بِ : به وسیله
بِكُلِّ سُور : با کمال میل	باب : در، جمع: أَبواب
بَلُّ : بلکه	بارِد : سرد
بِلا : بدون	بِالتَّكْيِدِ : البته
بِلاد : کشور، شهرها	بائِع : فروشنده
بِمِّ؟ : با چه چیزی	بِحَاجَةٍ : نیازمند
بِنْتٌ : دختر، جمع: بَنَات	بَحَثٌ عَن : دنبال... گشت
بِنَفْسِجِيَّ : بنفش	بَحْر : دریا



تَقَاعُدُ : بازنشستگی	بَنِيْنٌ : پسران
تَقَدُّمٌ : پیشرفت	بَيْتٌ : خانه
تَكَلَّمَ : صحبت کرد	بِئْرٌ : چاه
تَكَلَّمَ : صحبت کردن	بَيْعٌ : فروش
تِلْكَ : آن، مؤنث	التَّاسِعِ، التَّاسِعَةَ : نهم
تَلْمِيذٌ : دانش آموز	تَالِيٌ : بعدی
تَلْوِيْنٌ : رنگ آمیزی	تَحْتٌ : زیر
تَمَثَّلٌ : تندیس	تَحْتٌ : زیر
تَمْرٌ : خرما	تَخَرَّجٌ : دانش آموخته شد
تَنَاوَلٌ : خوردن	تَرَكَ : ترک کرد
تَنَاوَلٌ : خورد (مضارع: يَتَنَاوَلُ)	تَسْعَةً : نه
تَهِيَّةٌ : تهیّه	تَسْلِيْمٌ : تحویل دادن
التَّالِثُ، التَّالِثَةُ : سوم	تَصَادَمٌ : تصادف کرد
التَّامِنُ، التَّامِنَةُ : هشتم	تَعَالٌ : بیا
التَّانِي عَشْرَ، التَّانِيَّةُ عَشْرَةَ : دوازدهم	تَعَبٌ : خستگی
التَّانِي، التَّانِيَّةُ : دوم	تَعَجَّبٌ : تعجب کرد
تَعَلَّبٌ : روباه	تَعَلَّمَ : یاد گرفت
تَقْيِلٌ : سنگین	تَعَلَّمَ : یاد گرفتن
تَقْيِلُ السَّمْعِ : کم شنوا	تَعْوِيْضٌ : جبران کردن
التُّلَاثَاءُ، يَوْمُ التُّلَاثَاءِ : سه شنبه	تُفَاحٌ : سیب
تُلَاثَةٌ : سه	تَفَضَّلٌ : بفرما

بخش چہارم

واژه نامه الفبا



ف ۱ فعل	ا ۱ اسم	ح ۱ حرف
م ۲ مصدر	ج ۲ جمع مکسر	ص ۳ اصطلاح

الف

ح ۱	أ: آيا	ا ۱	أبيض: سفید
ا ۱	أب (أبو، أباء، أبي): پدر	ا ۱	اتِّجَاه: جهت
ج ۱	آباء: پدران	ف ۱	اتَّسَع: فراخ شد
ج ۱	آبار: چاهها	م ۱	اتِّصَالَ: تماس گرفتن
ف ۱	ابتدأ: شروع شد	ا ۱	اتِّصَالَات: مخابرات
م ۱	ابتداء: شروع شدن	ف ۱	اتَّصَلَ بِ: ... با... تماس گرفت
م ۱	اِبتِسام: لبخند، لبخند زدن	ا ۱	اتَّقَى: پرهیزگارتتر، پرهیزگارترین
ف ۱	اِبتَسَمَ: لبخند زد	ف ۱	اتَّقَى: ترسید، پروا کرد
م ۱	اِبتِعاد: دور شدن	ف ۱	أتى: آمد
ف ۱	اِبتَعَدَ: دور شد	ا ۱	أتى، آتی: آینده، در حال آمدن
ج ۱	أبحاث: پژوهش‌ها	ف ۱	أثار: برانگیخت
ج ۱	أبصار: چشم‌ها، دیده‌ها	م ۱	إثارة: برانگیختن
ا ۱	إبل: شتران	ا ۱	إثم: گناه
ا ۱	إبنُ آدم: آدمیزاد	ج ۱	أثمار: میوه‌ها
ا ۱	إبن: پسر، فرزند	ا ۱	إثنا عشر: دوازده
ج ۱	أبناء: پسران	ا ۱	إثنان، إثنين: دو
ج ۱	أبواب: درها	ف ۱	أجاب عن: ... پاسخ داد به ...



- ۱
- ۴ **اِحْتِفَال**: جشن گرفتن
- ۴ **اِحْتِفَال**: جشن گرفتن
- ۴ **اِحْتِوَاء**: دربرداشتن
- ۴ **اِحْتَوَى**: در بر داشت
- ۴ **اِحْتِیَال**: فریب کاری
- ج **اِحْجَار**: سنگ‌ها
- ۱ **اِحْد**: یکی از، کسی، یکتا، تنها
- ۱ **اِحْد، یَوْمَ الْاِحْدِ**: یکشنبه
- ۱ **اِحْدَعَشَرَ**: یازده
- ۱ **اِحْدَى**: یکی از
- ج **اِحْرَار**: آزادگان
- ۴ **اِحْسَان**: خوبی کردن
- ۱ **اِحْسَن**: بهتر، بهترین
- ف **اِحْسَن**: خوبی کرد، خوب انجام داد
- ص **اِحْسَنَتْ**: آفرین بر تو
- ف **اِحْضَر**: آورد، حاضر کرد
- ۱ **اِحْل**: حلال‌تر، حلال‌ترین
- ج **اِحْلَام**: رؤیایها
- ۱ **اِحْمَر**: سرخ
- ص **اِحْمِنِ**: از من نگهداری کن
- ج **اِحْیَاء**: زندگان
- ف **اِحْبَاب**: پاسخ داد
- ۴ **اِحْبَابَة**: پاسخ‌دادن
- ۴ **اِحْتِنَاب**: دوری کردن
- ف **اِحْتَنَب**: دوری کرد
- ۴ **اِحْتِنَاه**: تلاش
- ج **اِحْدَاد**: پدربزرگ‌ها
- ۱ **اِحْر**: پاداش
- ۴ **اِحْرَاء**: جاری کردن
- ف **اِحْرَى**: جاری کرد
- ف **اِحْل**: به تأخیر انداخت
- ۱ **اِحْل**: گران‌قدرتر
- ج **اِحْجور**: پاداش‌ها
- ۱ **اِحْبُ اِلَى**: محبوب‌ترین نزد
- ۱ **اِحْب**: دوست داشت
- ج **اِحْبَال**: تارها، طناب‌ها
- ج **اِحْبَة**: دوستان، یاران
- ۴ **اِحْتِرَاق**: آتش گرفتن
- ۴ **اِحْتِرَام**: احترام گذاشتن
- ف **اِحْتَرَقَ**: آتش گرفت
- ف **اِحْتَرَمَ**: احترام گذاشت
- ۴ **اِحْتِفَاف**: نگاه‌داشتن



۱	أَخ (أخو، أخت، أختی): برادر، دوست	۴	أداء: به‌جا آوردن
۱	أُخْت: خواهر	۱	أداة: ابزار
ف	إِخْتَارَ: برگزید	ف	أدارَ: چرخاند، اداره کرد
ف	إِخْتَبَرَ: آزمود	ص	إدارة المُرور: ادارهٔ راهنمایی و رانندگی
۴	إِخْتَرَعَ: اختراع کردن	۴	إدارة: چرخاندن، اداره کردن
ف	إِخْتَرَعَ: اختراع کرد	۴	إِدخال: داخل کردن
۴	إِخْتِيَار: برگزیدن	ف	أَدْخَلَ: وارد کرد
ف	أَخَذَ: گرفت، برداشت، بُرد	ف	أدْعُ: دعوت کن، فرا بخوان، دعا کن
۴	أخذ: گرفتن	ف	إِدْعَى: ادعا کرد
۱	أخِر: پایان	ج	أِدلاء: راهنماها
۱	أخِر، أُخْرَى: دیگر	ج	أِدلة: دلیل‌ها
۴	إِخْرَاج: درآوردن	ج	أدوات: ابزارها
ف	أخْرَجَ: درآورد	ج	أدویة: داروها
ج	أخشاب: چوب‌ها	ج	أدى: ایفا کرد، منجر شد، ادا کرد
۱	أخضر: سبز	ص	إذ جاء: ناگهان آمد
ج	أخطاء: خطاها	۱	إذ: آنگاه
۴	إِخْلَاص: مخلص شدن	ح	إذا: هرگاه، اگر
ف	أخْلَصَ: مخلص شد، پاکی تبت ورزید	ج	أذنب: دُم‌ها
ج	أخوات: خواهران	ف	أراد: خواست
ج	إخوان: برادران		
ج	إخوة: برادران		



- ۱
- | | | | |
|---|-------------------------------------|---|-------------------------------|
| ج | اَسَاوِر: دستبندها | ج | اَرَاذِل: فرومایگان |
| ا | اُسْبُوع: هفته | ج | اَرَاضِي: زمین‌ها |
| م | اِسْتِرْجَاع: پس گرفتن | ا | اَرْبَعَة، اَرْبَع: چهار |
| ف | اِسْتَرْجَع: پس گرفت | ا | اَرْبَعُونَ، اَرْبَعِينَ: چهل |
| ف | اِسْتِشَارَة: مشورت کرد | ف | اِرْتَبَطَ: ارتباط داشت |
| م | اِسْتِشَارَة: مشورت کردن | ا | اَرْدِيَّة: زبان اردو |
| ف | اِسْتِطَاع: توانست | ا | اَرْدَل: فرومایه‌تر (ترین) |
| م | اِسْتِطَاعَة: توانستن | م | اِرْسَال: فرستادن |
| ف | اِسْتَعَانَ: یاری جست | ف | اِرْسَل: فرستاد |
| م | اِسْتِعَانَة: یاری جستن | م | اِرْشَاد: راهنمایی کردن |
| ف | اِسْتِغَاث: کمک خواست | ف | اِرْشَد: راهنمایی کرد |
| م | اِسْتِغَاثَة: کمک خواستن | ا | اِرْض: زمین |
| م | اِسْتِغْفَار: آمرزش خواستن | م | اِرْضَاع: شیردادن |
| ف | اِسْتَغْفَرَ: آمرزش خواست | ف | اِرْضَع: شیر داد |
| ف | اِسْتِفَادَة: استفاده کرد، بهره‌برد | ا | اِرْزَاد: افزایش یافت |
| م | اِسْتِفَادَة: استفاده کردن | ا | اِرْزَق: آبی |
| م | اِسْتِيقْبَال: به پیشوازرفتن | ج | اِرْزَار: شکوفه‌ها، گل‌ها |
| ف | اِسْتِيقْبَل: به پیشواز رفت | ف | اِرْسَاء: بدی کرد |
| ف | اِسْتَقْرَر: استقرار یافت | م | اِرْسَاءَة: بدی کردن |
| م | اِسْتِيقْرَار: استقرار یافتن | ج | اِرْسَابِع: هفته‌ها |
| م | اِسْتِيقْلَام: دریافت کردن | ف | اِسْأَل: پرس |



- ا** **ص** **اِسْتَلَمَ الحَجَرَ**: سنگ را مسح کرد
ف **اِسْتَلَمَ**: دریافت کرد
ص **اِشَارَاتُ المُرورِ**: علامت‌های
ف **اِسْتَمَعَ**: گوش فرا داد
 راهنمایی و رانندگی
ف **اِسْتَهْزَأَ**: ریشخند کرد
م **اِسْتَوَاءَ**: برابر شدن
ف **اِسْتَوَدَعَ**: سپرد
ف **اِسْتَوَى**: برابر شد
ا **اَسَدٌ**: شیر
م **اِسْرَاءُ**: شبانه حرکت دادن
ج **اَسْرَاءُ**: اسیران
ج **اَسْرَةَ**: تخت‌ها
ا **اَسْرَةَ**: خانواده
ف **اَسْرَى**: شبانه حرکت داد
ف **اَسْلَمَ**: اسلام آورد
ف **اسم**: نام
ف **اسماء**: نام‌ها
ج **اَسْمَاكُ**: ماهی‌ها
ج **اَسْنَانٌ**: دندان‌ها
ج **اَسْوَاقٌ**: بازارها
ا **اَسْوَةَ**: الگو
ا **اَسْوَدَ (مذْكَرٌ)**: سیاه
ا **اَسِيرٌ**: اسیر، دربند
ف **اَسَارٌ**: اشاره کرد
ص **اِشْرَاطُ المُرورِ**: علامت‌های
 راهنمایی و رانندگی
ف **اِشْتِاقٌ**: مشتاق شد
ف **اِشْتَدَّ**: شدت گرفت
ف **اِشْتَرَى**: خرید
ف **اِشْتَعَلَ**: برافروخته شد، سوخت
م **اِشْتِغَالٌ**: کار کردن
ف **اِشْتَعَلَ**: کار کرد
ف **اِشْتَقَّ**: برگرفت
ف **اِشْتَهَى**: خواست
ج **اَشْجَارٌ**: درختان
ا **اَشَدُّ**: سخت‌تر، سخت‌ترین
م **اِشْرَاكٌ**: شریک قرار دادن
ج **اَشْرِبَةٌ**: نوشیدنی‌ها
ف **اَشْرَكَ**: شریک قرار داد
م **اِشْعالٌ**: شعله ور کردن
ف **اَشْعَلَ**: شعله ور کرد
ج **اَشْهُرٌ**: ماه‌ها
ف **اَصَابَ**: اصابت کرد، برخورد کرد



۴	إِصَابَةٌ: اصابت کردن، دچار شدن	ف	أَطْعَمَ: خوراک داد
۴	إِصْبَاحٌ: شدن	ج	أَطْعِمَةَ: خوراک‌ها
ف	أَصْبَحَ: شد	ف	أَطْلَقَ: رها کرد
ص	أَصْحَابُ الْمِهْنِ: صاحبان شغل‌ها	ا	أَطِيبَ: خوب‌تر، خوب‌ترین
ج	أَصْدِقَاءُ: دوستان	ج	أَعَاصِيرُ: گردبادها
ا	أَصْفَرُ: زرد	ف	أَعَانَ: یاری کرد
ف	أَصْفِيَاءُ: برگزیده‌ها	م	إِعْتَذَارٌ: معذرت‌خواستن
م	إِصْلَاحٌ: اصلاح کردن	ف	إِعْتَذَرَ: پوزش خواست، معذرت خواست
ف	أَصْلَحَ: اصلاح کرد	م	إِعْتِصَامٌ: چنگ‌زدن
ج	أَصْنَامٌ: بت‌ها	ف	إِعْتَصَمَ: چنگ زد، با دست گرفت
ف	أَضَاعَ: تباه کرد	ف	إِعْتَقَدَ: اعتقاد داشت
م	إِضَاعَةٌ: تباه کردن	ف	إِعْتَمَدَ: اعتماد کرد
ف	أَصَافٌ: افزود	ف	أَعْتَبَ: در شگفت آورد
ص	إِضَافَةٌ إِلَى: افزودن بر	ا	أَعَجَزَ: ناتوان‌تر، ناتوان‌ترین
ف	إِضْطَرَّ: ناگزیر کرد	ج	أَعْدَاءُ: دشمنان
ج	أَصْوَاءُ: نورها	ا	إِعْصَارٌ: گردباد
ص	إِطَارُ الإِحْتِيَاطِيّ: چرخ‌یدکی	م	إِعْطَاءُ: دادن
ا	إِطَارٌ: تایر، چارچوب	ص	أَعْطَنِي: به من بده
ف	أَطَاعَ: پیروی کرد	ف	أَعْطَى: داد
م	إِطَاعَةٌ: پیروی کردن	ج	أَعْلَامٌ: پرچم‌ها